

• (فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه اول المهديين) ..

• هنگامی که وفاتش فرارسید، آن را به پسرش اولین مهدیین تسلیم نماید

وقبل أن يجيب (عليه السلام) عن الأمر الثاني المتبقي، وهو الرفع ومعناه، سألت العبد الصالح (عليه السلام) سؤالاً يتعلق بوصية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) المقدسة، فقلت: نتعرض إلى سؤال بخصوص الوصية، إذ تقول: " فإذا حضرته الوفاة "، والوفاة لم تحن بعد، فبم نجيب؟

پیش از آن که عبد صالح (عليه السلام) به سؤال دوم و باقی مانده‌ی قبلی که در مورد رفع و معنای آن بود پاسخ دهد، از ایشان (عليه السلام) درباره‌ی موضوعی که به وصیت مقدس حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) ارتباط داشت سؤالی پرسیدم و گفتم: در خصوص وصیت، ما در معرض سؤال قرار می‌گیریم چرا که در وصیت آمده است: «(هرگاه وفاتش فرا رسید)» در حالی که هنوز وفات حادث نگشته است. چگونه پاسخ دهیم؟

فأجابني (عليه السلام): (الوفاة ليس معناها الموت دائماً، بل هي فقط إشارة للموت باعتبارها استيفاء منه سبحانه، (إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك) (1)، هل عيسى ميت؟!)

ایشان (عليه السلام) فرمودند: «وفات، همیشه به معنای مرگ نیست بلکه فقط اشاره‌ای به مرگ دارد، به این اعتبار که وفات، استیفاء (تمام و کمال گرفتن) از جانب خدای سبحان است. «(آن گاه خداوند فرمود: ای عیسی من تو را وفات می‌دهم)»^۲. آیا عیسی مرده است؟!»

إذن، الرفع يسمى وفاة كما أن الموت يسمى وفاة باعتبار أن كليهما استيفاء، والذين يجادلونكم يكفيكم الأمثلة السابقة (3) لبيان باطلهم).

لذا رفع نیز مانند مرگ، وفات نامیده می‌شود به این اعتبار که هر دوی آنها مصداق

1. آل عمران: 55.

۲ - آل عمران: 55.

3. ای مثال: لوط و ابراهیم، محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و علي، داود و سليمان، موسى و هارون، صلوات الله عليهم أجمعين.

«استیفاء» (تمام و کمال گرفتن) هستند. برای روشن نمودن سخنان باطل کسانی که با شما مجادله می‌کنند، کافی است به مثال‌های سابق^۴ اشاره نمایید.»

فقلت: وهل الرفع الذي يكون به التسليم لوصي الإمام (عليه السلام) يختلف عن الرفع الذي كان الإمام (عليه السلام) به منذ الولادة؟ هذا ما ألتبس توضيحه.

من گفتم: آیا آن رفعی که در آن تسلیم کردن به وصی امام (علیه السلام) است، با رفعی که امام (علیه السلام) از زمان ولادتش آن را داشت متفاوت است؟ این چیزی است که تقاضای توضیحش را دارم.

۴ - مثل لوط و ابراهیم، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلّم) و علی، داوود و سلیمان، موسی و هارون صلوات الله علیهم.

فقال (عليه السلام): (أنتم الآن تردون وتوضحون لهم بالكلام في نهايتها (وهو أول المؤمنين)، وهو كافٍ لإتمام الحجة عليهم، المراد أن التسليم يكون في الغيبة الكبرى، وفاته أي غيبته، ولكن هذا لا يفقهونه ويكفيكم ما عندكم للحجة (5)).

ایشان (عليه السلام) فرمود: «حال، شما بازگردید و کلامی که در انتهای وصیت آمده (و او اولین ایمان آورندگان است) را برای آنها توضیح دهید که برای اتمام حجت بر آنها کفایت می کند. منظور این است که تسلیم، در زمان غیبت کبری اتفاق می افتد؛ وفات او یعنی غیبت او، ولی آنها این

5. قال الشيخ ناظم العقيلي: (أي إذا كانوا يختارون القول بالرفع، أي إن الإمام المهدي (عليه السلام) في الغيبة الكبرى قد رفع كعيسى (عليه السلام)، فالرفع هنا يعني (التوفي) كما في عيسى (عليه السلام)، فإله قال عنه بأنه توفاه رغم أنه لم يميته فعلاً كبقية الناس، قال تعالى: {إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ كِتَابَكَ بِالْحَقِّ لَقَدْ كُنْتَ تَصَاحُفًا} [آل عمران: 55]، في حين أن الروايات تصرح بأن عيسى لم يمته ولم يقتل، إذن فـ (التوفي) لا يعني دائماً (الموت) المتعارف. بل التوفي يصدق حتى على النوم، قال تعالى: {وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ} الأنعام: 60، بل إن الموت يطلق حتى على (النوم) ولكن أكيد لا يعني هذا انه موت تام، كالموت المتعارف، أي إن عند النوم يبقى للنفس اتصالاً بالبدن ولا تنفصل انفصالاً تاماً، وجاء التعبير عن النوم بالموت في روايات، منها:

عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا أوى إلى فراشه قال: اللهم باسمك أحيا وباسمك أموت، فإذا قام من نومه قال: الحمد لله الذي أحياني بعدما أماتني وإليه النشور) الكافي: ج 2 ص 539.

وعن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (إذا أوى أحدكم إلى فراشه فليقل: اللهم إني احتسبت نفسي عندك فاحتسبها في محل رضوانك ومغفرتك وإن رددتها [إلى بدني] فارددها مؤمنة عارفة بحق أوليائك حتى تتوفاها على ذلك) الكافي: ج 2 ص 536.

وعن أبي جعفر (عليه السلام) قال: (إذا قمت بالليل من منامك قل: الحمد لله الذي رد علي روحي لأحمده وأعبده ..) الكافي: ج 2 ص 538.

وكان مما يقول (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا استيقظ: (الحمد لله الذي أحياني بعد موتي إن ربي لغفور شكور) مكارم الأخلاق للطبرسي: ص 39.

وعلى أي حال، فالتوفي لا يعني الموت الحقيقي أو التام دائماً، بل حتى الموت قد يطلق ولا يراد منه الموت التام، وعلى هذا فالرفع لا يعني الموت، بل يصدق عليه التوفي كما في حال عيسى (عليه السلام)، وعلى هذا يصدق القول على الإمام المهدي (عليه السلام) عند الرفع بأنه: (حضرته الوفاة)، والوصية تقول: (إذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه).

فإن قيل: إن كان رفع الإمام المهدي (عليه السلام) في الغيبة الكبرى فأكيد أنه متقدم على وجود وصيه (أحمد) فلمن يسلمها؟! كالميت الذي قد فارق الحياة الدنيا فلا بد من التسليم قبل خروج روحه.

وبعبارة أخرى: إن التسليم - عند الرفع - متوقف على أمرين: الأول: هو حضور الوفاة، والثاني: هو وجود المستلم وأهليته للاستلام. فإن حصل الرفع مع وجود المستلم وأهليته يتم التسليم، كما حصل مع نبي الله عيسى (عليه السلام) ووصيه شمعون، وقد نقلت الرواية قبل قليل التي تشرح ذلك.

ولكن إذا حصل الرفع والتوفي والمستلم غير موجود، فيصح تسليمه متى وجد ومتى كان مؤهلاً للاستلام.

وللتوضيح أكثر أضرب مثلاً لذلك: إذا قيل لك: إذا طلعت الشمس فسلم هذه الامانة الى زيد، فإذا طلعت الشمس وزيد غير موجود أو غير مؤهل لاستلام الامانة لمانع ما، فتنتظر الى أن يحضر زيد أو يتمكن من استلام الامانة، ولا تكون أنت مقصراً أو مضيقاً ولا يلومك أحد على تأخير التسليم في أول شروق الشمس، لان المستلم غير موجود أو غير مؤهل لاستلام الامانة، ويصدق عليك بأنك سلمت الامانة حسب الشرط، أي بعد طلوع الشمس، لأن ذلك يصدق ما دامت الشمس طالعة ولم تغرب.

فإن قيل: على كلامك هذا يكون الإمام المهدي (عليه السلام) قد سلم الامامة الى وصيه وفرغ من الامر؟! أقول: لا، فالتسليم هنا ليس كالتسليم الذي حصل عند وفاة [موت] الائمة السابقين (عليهم السلام)، بل هو تسليم القيادة وما يحتاجه الوصي في إثبات حجته على الناس وممارسة مهمته، من المواريث كالعلم وما شابه، ومن المعلوم أن القيادة هي فرع من الامامة وليس كلها، فيبقى الإمام المهدي ع هو الإمام والحجة، ويكون الوصي هو حجة الإمام المهدي ع على الناس. وهذا التسليم لا ينافي التسليم عند وفاة [موت] الإمام المهدي ع، حيث هناك سيكون تسليمياً كلياً للامامة ولمواريث الانبياء والائمة ع إلا ما كان خاصاً بمقام الائمة الاثني عشر فهذا يموت بموت الإمام المهدي ع.

كل ما تقدم يجري إن قال المخالفون بأن الإمام المهدي ع مرفوع في الغيبة الكبرى، أما إذا قالوا بأنه غير مرفوع، فنقول لهم: إذن يكون وصيه نائباً عنه وحجته على الناس ما دام غائباً، كما كان أمير المؤمنين ع ونبي الله هارون ع، فعلى كلا الخيارين لنا معهم جواب مسكيت).

موضوع را درک نمی‌کنند و آنچه شما از دلیل و برهان در اختیار دارید، شما را کفایت می‌کند؟

۶ در غیبت کبری همچون حضرت شیخ ناظم العقیلی می‌گوید: یعنی اگر آنها قول به رفع را انتخاب کنند، ه این معنا که حضرت مهدی ع - چنین (آمده) می‌باشد. خداوند درباره‌ی بالا برده شده است؛ رفع در اینجا یعنی «توفی» همان طور که در مورد حضرت عیسی ع عیسی ع «: او فرموده که وی را توفی نموده، اگر چه آن حضرت همچون دیگر انسان‌ها نمرده است. خدای متعال می‌فرماید (آن گاه خدا گفت: ای عیسی من تو را متوفی می‌کنم و به سوی خود برمی‌آورم و از کافران دور می‌سازم؛ در حالی که آیات(55: آل عمران) «) نه مُرده است و نه کشته شده است بنابراین «توفی» همیشه به معنای «مرگ» متعارف نیست صراحت دارد بر این که عیسی ع («: توفی» حتی بر خواب نیز صدق می‌کند» و او است که شما را شب هنگام می‌میراند و هر چه در روز کرده‌اید می‌داند، آن گاه بامدادان شما را زنده می‌سازد تا آن هنگام که مدت معین عمرتان به پایان رسد سپس بازگشتتان به نزد او است و شما را از آنچه کرده‌اید آگاه می‌کند بنابراین مرگ حتی به «خواب» نیز اطلاق می‌شود ولی قطعاً این به معنای مرگ کامل (60: انعام) «) این مفهوم که به هنگام خواب، بین روح و بدن ارتباطی باقی می‌ماند و به طور کامل از هم جدا نمی‌گردند. یعنی مرگ متعارف نیست؛ به در روایات از مرگ به خواب تعبیر شده است، از جمله در این روایات

«: می‌فرماید بو عبدالله (علیه السلام) رسول خدا ص هنگامی که به بستر خواب می‌رفت می‌فرمود: بارپروردگارا! به نام تو زنده می‌شوم و به نام تو می‌میرم. و هنگامی که از خواب برمی‌خاست می‌فرمود: سپاس خدایی را که پس از میراندم، مرا زنده ساخت و رستخیز به سوی او است. (صفحه 2 539 کافی: جلد) .»

«: می‌فرماید بو عبدالله (علیه السلام) هرگاه یکی از شما به بستر خواب می‌رود، بگوید: خداوندا! نَفْسَم را نزد تو حبس نمودم، پس آن را در محل رضوان و مغفرت خود حبس بنما، و هرگاه آن را (به بدنم) بازگردانی، آن را مؤمن و عارف به حق اولیاء خودت بازگردان تا این که آن را بر همین عقیده (قبض نمایی). (صفحه 2 536 کافی: جلد) »

«: می‌فرماید امام باقر ع هر گاه شب از خوابگاهت برخاستی بگو: سپاس خدایی که روح را به من بازگردانید تا او را شکر گویم و عبادت نمایم. (صفحه 2 538 کافی: جلد) «....»

«: و از جمله چیزهایی که حضرت به هنگام بیدار شدن می‌فرمود این بود سپاس خدایی که بعد از مرگم مرا زنده ساخت، خدای من آمرزنده و شکرپذیر است. (39 مکارم الاخلاق طبرسی: صفحه) »

به هر تقدیر، توفی همیشه به معنی مرگ حقیقی یا مرگ کامل نیست بلکه حتی گاهی از مرگ هم به معنایی غیر از مرگ کامل استفاده چنین است. به می‌گردد. بر این اساس، رفع به مفهوم مرگ نیست بلکه به معنای توفی می‌باشد؛ مان طور که وضعیت حضرت عیسی ع «این ترتیب عبارت «حضرت الوفات» بر امام مهدی به هنگام رفع صدق می‌کند و وصیت می‌گوید: «اذا حضرته الوفات فلیسلمها الی ابنه (هنگام وفاتش آن را به فرزندش تسلیم نماید.)

اگر گفته شود: اگر رفع حضرت مهدی (علیه السلام) در غیبت کبری باشد، قطعاً با وجود وصیت (احمد)، خود او مقدم‌تر است؛ بنابراین حضرت، (وصیت را) به چه کسی تسلیم می‌نماید؟! پاسخ می‌دهم: زمان تسلیم، تمام دوران غیبت کبری را شامل می‌شود تا هنگامی که گیرنده‌ی وجود داشته باشد که شایسته‌ی این دریافت باشد؛ زیرا وفات در رفع، مترادف با وفات به هنگام مرگ نیست تا بگویم باید تسلیم (وصیت) در آغاز زمان وفات باشد، چرا که مرفوع نمرده و دست او به طور کلی مانند یک مرده، از زندگی دنیوی کوتاه نگشته است بلکه ممکن است وی به زمین فرود آید و به کارهایی چند بپردازد یا مدت زمانی برای نیل به هدفی معین زندگانی کند و سایر موارد. لذا حضرت می‌تواند در تمام مراحل دوران غیبت کبری، آنچه را در پی واگذاری آن است، تسلیم کند؛ پس در خصوص حضرت مهدی (علیه السلام)، توفی بر تمام دوران غیبت کبری صدق می‌کند؛ اگر از رفع سخن گفته شود. آری، ابتدای توفی، در اول زمان رفع می‌باشد ولی پس از این رفع و پس از این توفی، حضرت می‌تواند در هر مرحله از مراحل غیبت کبری آنچه را که اراده فرموده، به وصی خود تسلیم نماید، زیرا وی همچون شخص مرده‌ای نیست که دستش از زندگی دنیوی کوتاه شده باشد و باید قیل از خروج روحش، (وصیت را) تسلیم نماید.

به عبارت دیگر، تسلیم - به هنگام رفع - بر دو نکته متوقف می‌شود: اول: حضور وفات و دوم: وجود تحویل گیرنده و شایستگی او برای تحویل گرفتن. اگر رفع با وجود تحویل گیرنده و شایستگی او قرین شد، واگذاری صورت می‌گیرد؛ همان طور که این مورد برای عیسی نبی الله (علیه السلام) و وصی او شمعون حاصل شده است. اندکی قبل روایتی که این موضوع را شرح می‌دهد نقل نمودم.

اگر رفع و توفی حادث گشت ولی تحویل گیرنده وجود نداشت، واگذاری هنگامی به طور صحیح تحقق می‌یابد که «وصیت شده» یافت شود و وی از شایستگی دریافت وصیت برخوردار باشد.

برای توضیح بیشتر مطلب، مثالی می‌زنم: فرض کنید به شما گفته شده: وقتی خورشید طلوع کرد این امانت را به شخصی معین بسپارید. اگر خورشید طلوع کرد و آن شخص معین موجود نبود یا به دلیل وجود مانعی خاص، از شایستگی دریافت امانت برخوردار نبود، شما منتظر می‌مانی تا زید حاضر گردد یا بتواند امانت را تحویل بگیرد. در این حالت شما مقصر نیستی و خلاقی از شما سر زده و کسی بابت تاخیر در تسلیم امانت در اول طلوع خورشید، به شما خرده نمی‌گیرد، چرا که یا تحویل گیرنده وجود نداشته و یا او از شایستگی دریافت امانت بی‌بهره بوده است و بر شما صدق می‌کند که امانت را طبق شرط یعنی بعد از طلوع خورشید تسلیم نموده‌ای زیرا تا هنگامی که خورشید نمایان است و غروب نکرده، این وضعیت صدق می‌کند.

اگر گفته شود: طبق این سخن شما، آیا حضرت مهدی (علیه السلام) امامت را به وصی‌اش سپرده و از کار فارغ گشته است؟

هم لا يرون العلم إلا فيما يقولون هم، ولا يريدون قبول حتى نصوص القرآن البينة أو روايات الأئمة، فكيف تريد هم أن يقبلوا منك أنّ الوفاة في الرواية استعملت لأكثر من معنى أحدها الرفع؟! احتجاجوا عليهم بـ " أول المؤمنين " فهي كافية وتؤدي نفس الغرض. إن البعث والتسليم والرسالة تكون في الغيبة الكبرى قبل ظهور الإمام لكل الناس).

آنها علم و دانش را فقط منحصر به آنچه خود می گویند، می دانند و حتی از پذیرفتن متون روشن قرآن یا روایات ائمه نیز سر باز می زنند. پس چگونه توقع داری که از شما قبول کنند که اصطلاح «وفات» در روایت برای بیان بیش از از یک معنا کاربرد دارد که یکی از آنها «رفع» می باشد؟! با «اول المؤمنین» بر آنها احتجاج کنید که این خود کافی است و مقصود را می رساند. بعثت و تسلیم و رسالت در غیبت کبری قبل از ظهور امام برای همه ی مردم صورت خواهد گرفت».

* * *